

یانکی‌ها عقب می‌روند و جنگ ارتجاعی داخلی شدت می‌گیرد

منصور آفاق

جنگ ارتجاعی میان رژیم مزدور و گروه ارتجاعی طالبان پس از شروع خروج نیروهای اشغالگر امریکایی از افغانستان، شدت و گسترش یافته، علاوه بر تلفات نظامی دو طرف، روزانه صدها نفر مردم ملکی و بی‌گناه نیز کشته و زخمی و هزاران نفر آواره و بی‌خانمان می‌شوند. ماشین جنگی ارتجاع کشتار و وحشت هولناک را به راه انداخته و در منگنه آن توده‌های مردم سلاخی می‌گردند و زندگی‌شان نابود می‌گردند، ابعاد فاجعه و تبعات ویرانی این جنگ ارتجاعی فوق‌العاده دهشتناک است. مهم‌ترین مولفه اوضاع جدید، پس از خروج نیروهای اشغالگر امریکایی و متحدین‌شان از افغانستان، تشدید جنگ ارتجاعی داخلی با حمایت و رهبری امپریالیزم امریکا و کشورهای منطقه به ویژه پاکستان است.

اجساد متلاشی شده اطفال، زنان و مردان در ولایت‌های مختلف کشور هر روزه زیر خاک دفن می‌شوند، تعداد زخمی‌ها در شفاخانه‌های ولایتی و شهرها رو به افزایش است. ده‌ها هزار آواره جنگ که همه داروندارشان را از دست داده‌اند، در حومه شهرهای هرات، شبرغان، میمنه، مزار شریف، کندز، قلعه‌نو، فیض‌آباد، غزنی، لشکرگاه، مهترلام و کندهار در هوای داغ تابستان بدون سرپناه، غذا و کم‌ترین امکانات زندگی، به حال خودشان رها شده‌اند. زاغه‌نشین‌ها و حومه‌های شهر به میدان جنگ میان رژیم و طالبان تبدیل گشته و از خانه‌های مردم به عنوان سنگر و سپر انسانی استفاده می‌شود. موج مهاجرت و فرار به کشورهای همسایه ایران، پاکستان و آسیای میانه و سایر کشورهای منطقه مانند هند، ترکیه و امارت متحده عربی، هر روز بیشتر می‌شود. روزانه ده‌ها و صدها نفر به صورت قاچاقی از راه ایران وارد خاک ترکیه می‌شوند، مقامات رژیم ترکیه در دو ماه اخیر از بازداشت ۱۴۵۰ مهاجر افغانستانی در ترکیه خبر می‌دهد.^۱ اداره مهاجرت سازمان ملل می‌گوید، در این مدت ۲۷۰۰۰۰ هزار نفر در داخل کشور بی‌جا شده‌اند.^۲ این سازمان از فاجعه بزرگ انسانی در افغانستان هشدار می‌دهد. از طرف دیگر رژیم دست‌نشانده و طالبان، در اثر تبلیغات و ایجاد فضای ترس و وحشت، مردم روستا و شهر را به میدان نبرد و سنگرهای جنگ می‌کشاند و به جبر از مردم پول جمع‌آوری می‌نمایند.

رژیم دست‌نشانده در این دو ماه اخیر، تا مرز فروپاشی پیش رفت. بسیاری از مناطق و مرکز بیش از ۱۵۰ ولسوالی و بنادر مهم تجارتي مانند اسلام قلعه، اسپین بولدگ، شیرخان بندر و ابو نصر فراهی به تصرف طالبان درآمد و اکنون کنترل شاهراه‌های مهم کشور به دست طالبان قرار دارد. شکست اخیر رژیم و پیشروی سریع طالبان را قبل از هر چیز در ماهیت پوشالی رژیم و سیاست‌های ضد مردمی آن و نداشتن پایگاه و حمایت مردمی باید دید. ثانیاً، از هم‌گسیختگی و تضادهای دورنی و فساد اداری و نظامی فلج‌کننده داخلی‌اش، باعث این ناتوانی شده است. علاوه بر مسایل فوق طالبان قبلاً زمینه‌ی این حملات «برق‌آسا»^۳ را تدارک دیده بودند. تهاجمات سریع و غافل‌گیر کننده طالبان، بخش زیاد از نیروهای نظامی رژیم را فلج کرد و فروپاشاند. گفته می‌شود، فقط در کندهار که یکی از مراکز مطمئن و مستحکم رژیم محسوب می‌شد، بیش از نصف نیروهای نظامی و امنیتی‌اش از هم پاشیده است. در بسیار از مناطق ولسوالی‌ها نیروهای رژیم اسلحه‌شان را زمین گذاشته، فرار نمودند و بسیاری از آن‌ها امکانات و وسایل دولتی را که در اختیار داشتند فروختند و به شهرها گریختند. گفته می‌شود در این مدت بیش از ۷۰۰ عراده وسایل زرهی رژیم به دست طالبان افتاده است.^۴

اکنون جنگ فرسایشی، پرتلفات و پرهزینه بر هر دو طرف تحمیل شده است. امکان دوام این حالت برای هر دو طرف مشکل به نظر می‌رسد. طالبان جغرافیای وسیع کشور، عمدتاً ولسوالی‌ها، روستاها و راه‌های مواصلاتی را در اختیار دارد و رژیم از این جهت در داخل شهرها و مناطق محدود در محاصره قرار دارد. بنادر مهم تجارتي ضربه بسیار جدی حیثیتی و اقتصادی به رژیم وارد نموده

است. طالبان قلمرو وسیع با جمعیت بیشتر از ۱۲ میلیون جمعیت در افغانستان و با داشتن پشت جبهه و متحدین گروه‌های اسلامی در پاکستان و همکاری غیرمستقیم و غیرعلنی اردو و استخبارات این کشور، منبع مهم برای تامین نیروهای جنگی اش در اختیار دارد.

اما رژیم شهرهای بزرگ و مراکز ولایت‌ها را در اختیار دارد. به لحاظ تجهیزات و امکانات جنگی در وضع بهتر نسبت به طالبان قرار دارد. رژیم در جنگ و شکستن محاصره‌ی شهرها و باز پس‌گیری ولسوالی‌ها و بنادر به حملات هوایی و نیروهای کماندوها متکی است. احتمال این که ولسوالی‌ها بیشتر و حتی شهرهای بزرگ و مراکز ولایت از دست رژیم خارج شود، وجود دارد.

اما اگر رژیم بتواند محاصره شهرها را بکشد و بنادر و ولسوالی‌های مهم را از دست طالبان بازپس گیرد، ممکن است معادله به نفع رژیم تغییر کند. نفرت عمومی در مقابل طالبان در حال افزایش است. انگیزه‌ی تعداد از جنگجویان طالبان که در مقابل نیروهای داخلی می‌جنگد ممکن است در درازمدت کاهش یابد. پیشروی اخیر طالبان، حمایت مردمی و پایه‌ای اجتماعی رژیم را افزایش، اختلاف و تضادهای دورنی‌اش را تا حدودی کاهش داده است. نفرت از طالبان احزاب، افراد و بخش‌های از مردم را به میدان جنگ علیه آن‌ها کشانده است. رژیم در بعضی از مناطق از این حرکت‌ها به نفع خود علیه طالبان استفاده نموده است. حرکت‌های ضدطالبان عمدتاً در میان طبقات متوسط شهری و ملیت‌های تحت‌ستم دیده می‌شود. در این میان رهبران و احزاب جهادی مانند حزب جمعیت اسلامی، حزب وحدت اسلامی و جنبش اسلامی نیز از این فرصت به نفع‌شان بهره‌برداری نموده، قدرت‌نمایی نظامی‌شان را علیه طالبان وسیله‌ی برای کسب امتیاز و فرصت برای بیرون شدن از گوشه انزوا قرار داده‌اند.

خروج نیروهای اشغالگر امریکایی و تشدید جنگ داخلی

امپریالیسم امریکا و متحدینش، بعد از دو دهه سلطه و اشغال افغانستان و هزینه بیش از ۲,۶ تریلیون دالر و ۴۵۰۰ کشته، تن به خروج افتضاح آمیز نیروهای نظامی‌شان از افغانستان دادند. خروج نیروهای اشغالگر امریکایی از افغانستان به لحاظ نظامی شکست محسوب می‌شود، ولی این شکست نظامی به معنی پایان سلطه امپریالیسم امریکا در افغانستان نیست. همان گونه که شکست نظامی و خروج نیروهای اشغالگر سوسیال امپریالیسم شوروی- با وجود فروپاشی رژیم تحت سلطه‌شان- به معنی پایان سلطه و نفوذ روسیه در افغانستان نگردید. طالبان نیز نمی‌تواند و نمی‌خواهد به سلطه امریکا در افغانستان پایان دهد، هر چند که خروج نیروهای امریکایی را از افغانستان به مثابه پیروزی و پایان اشغال افغانستان تبلیغ می‌کنند. امپریالیسم امریکا با خروج نیروهایش از افغانستان، مزدوران اجیرشان را به جان هم انداخته‌اند و عملاً مدیریت، تجهیز و تمویل جنگ رژیم را به عهده دارد. طالبان نه تنها با سلطه سیاسی و استخباراتی امپریالیسم امریکا در افغانستان مشکل ندارد، بلکه در صدد راضی کردن امپریالیست‌ها و به دست آوردن جایگاه و موقف در رژیم تحت سلطه امپریالیسم هستند. حتی اگر طالبان قادر شوند امارت اسلامی‌شان را در افغانستان مستقر سازند این امارت قرون وسطایی نیز سلطه امپریالیسم بر کشور را پایان نخواهد داد. طالبان در روابط با کشورهای منطقه و بخصوص امپریالیسم روسیه و چین در تلاش است از خود چهره ملایم نشان دهد، اما خشونت و فاشیسم بنیادگرای مذهبی آن‌ها در میدان جنگ و سلطه‌شان بر مردم افغانستان نمایان است. امپریالیسم امریکا برای جلوگیری از افول هژمونی جهانی‌اش بر افغانستان لشکرکشی نمود و به مدت بیست سال سلطه‌اش بر افغانستان راه‌های متعدد را جهت پیروزی در میدان نبرد آزمود، اما همه این تلاش‌ها نتیجه معکوس به بار آورد. سردمداران کاخ سفید، از سال ۲۰۰۹ به بعد صریحاً اعتراف کردند که در افغانستان از راه جنگ پیروز نمی‌شوند. افزایش نیروهای نظامی در سال ۲۰۰۹ آخرین تلاش مذبح‌خانه امپریالیسم امریکا برای برد نظامی در میدان جنگ بود، اما افزایش نیروی نظامی نیز نتیجه معکوس به بار آورد. سازش و تبانی امپریالیسم امریکا با طالبان نتیجه بن‌بست جنگ در افغانستان است.

برخلاف ادعای دروغین امپریالیزم امریکا، آن‌ها نه به دنبال دموکراسی و آزادی زنان، بلکه در تلاش ایجاد دولت متمرکز دست‌نشانده در افغانستان بود، تا سلطه‌شان را در منطقه تقویت کند، اما مقاومت ارتجاعی طالبان برای تطبیق این هدف، مانع ایجاد نمود. در دهه ۸۰ میلادی امپریالیزم امریکا، بعد از اشغال افغانستان توسط سوسیال امپریالیزم شوروی، افراد و جنبش‌های اسلامی بنیادگرا را مورد حمایت قرار داده و از آن‌ها به منظور مقابله با سلطه سوسیال امپریالیزم شوروی در افغانستان استفاده نمود. بعد از فروپاشی سوسیال امپریالیزم شوروی، بنیادگرایی اسلامی عمدتاً در تقابل با امپریالیزم امریکا و منافع‌شان در منطقه قرار گرفت. حادثه ۱۱ سپتامبر بهانه‌ی حمله بر افغانستان و اشغال این کشور و نابودی امارت اسلامی طالبان گردید. امپریالیزم امریکا در این مدت، نه تنها قادر به نابودی طالبان نگردید، بلکه موفق به ایجاد یک دولت دست‌نشانده متمرکز و قوی نیز نشد. گسترش رو به رشد طالبان، امپریالیزم امریکا را به این باور رسانید که بدون سهم ساختن طالبان در حکومت افغانستان، ایجاد و تحکیم دولت مرکزی ناممکن است. حکومت مشارکتی، مشترک میان رژیم و طالبان از یک طرف نفوذ سیاسی و استخباراتی امریکا را در افغانستان و منطقه حفظ خواهد کرد و از طرف دیگر به جنگ ۲۰ ساله این کشور در افغانستان پایان می‌دهد.

خروج نیروهای نظامی امریکا، تنها تابع شرایط و مسایل داخلی افغانستان و منطقه نیست، بلکه این امر به سلطه جهانی امریکا بر جهان و تضادهای جهانی امپریالیزم امریکا با قدرت‌های بزرگ جهان - بخصوص چین - نیز بستگی دارد. بدون شک، چین به عنوان قدرت رقیب، سلطه جهانی امپریالیزم امریکا را به تهدید مواجهه نموده است. امریکا در تلاش است هزینه‌های مالی - نظامی‌اش را در سایر نقاط جهان کاهش دهد تا امکان و توان بیشتر را جهت مقابله با چین در اختیار داشته باشد. شکاف و تضادهای داخلی امریکا نیز به اندازه کافی توان سلطه و نفوذ جهانی امپریالیزم امریکا را به تحلیل برده است. تجاوز و اشغالگری امریکا در این دو دهه اخیر و بحران‌های داخلی امریکا و رشد روز افزون چین توان لشکرکشی و حفظ پایگاه‌های نظامی‌شان در جهان را تضعیف کرده است. در یک دهه اخیر، روند سازش و مصالحه با کره شمالی، توافقات «برجام» با جمهوری اسلامی ایران و پروسه مصالحه با طالبان در افغانستان، حکایت از ناتوانی در تداوم حرکت‌های تهاجمی نظامی و تجاوزکارانه امریکا در جهان دارد.

به‌علاوه، امپریالیزم امریکا، برای مقابله با چین در صدد تخفیف تضادهایش با روسیه هست. خروج نیروهای نظامی امریکا و متحدینش از افغانستان تضاد میان امپریالیزم امریکا و روسیه را در افغانستان و آسیای میانه کاهش داده است. پوتین در دیدار با بایدن وعده داد که نیروهای نظامی و امنیتی امریکا می‌تواند از پایگاه‌های روسیه در تاجکستان و قرغیزستان، برای تامین امنیت افغانستان معلومات جمع‌آوری نماید.

با این حال، پیشبرد برنامه‌ها و اهداف امپریالیستی از طریق گفتگو در میز مذاکره نیز به راحتی به دست نخواهد آمد و چالش‌ها و دشواری‌های زیاد را در پی خواهد داشت. سازش و ادغام طالبان در رژیم دست‌نشانده، نیز با راحتی ممکن نیست. اما در کوتاه مدت امپریالیزم امریکا به توافق صلح و سازش طالبان با رژیم امیدوار است. امپریالیزم امریکا در تلاش است با ادغام طالبان در رژیم دست‌نشانده از یک طرف نفوذ سیاسی و استخباراتی‌اش را در افغانستان حفظ کند و از طرف دیگر در آینده از طالبان به عنوان تهدید علیه روسیه و چین نیز استفاده نمایند.

کشورهای امپریالیستی - ارتجاعی و جنگ داخلی افغانستان

پیشروی‌های سریع طالبان در دو ماه اخیر قبل از هر چیز بیان این واقعیت است که تجاوز و مداخلات امپریالیزم امریکا و متحدینش چگونه به رشد بنیادگرایی در افغانستان کمک کرده و از طرف دیگر رژیم‌های پوشالی و متکی به امپریالیزم چسان شکننده و آسیب‌پذیراند. با این وجود تحولات اخیر افغانستان چه تبعات بر مناسبات کشورهای منطقه در افغانستان دارد؟

پیشروی سریع طالبان در شمال افغانستان، کشورهای آسیای میانه را به سمت روسیه نزدیک ساخته، نفوذ سیاسی و نظامی روسیه را در منطقه بیشتر نموده است. رابطه سیاسی روسیه با طالبان ظاهراً هراس از داعش است. ضمیر کابلوف نماینده روسیه در امور افغانستان پیشروی طالبان در شمال افغانستان را از این جهت که سبب نابودی داعش در این مناطق می‌گردد، مثبت خوانده است و رژیم دست‌نشانده را ناتوان در مبارزه برضد داعش می‌داند. از این نظر، اتفاقات اخیر به نفع روسیه تمام شده است. اما روسیه از ادامه این وضع نگران است، زیرا گفته می‌شود جنگجویان اسلام‌گرای تاجیک و ازبیک در شمال افغانستان در کنار طالبان مصروف جنگ هستند. به همین دلیل امپریالیزم روسیه مانورهای مشترک با کشورهای تاجکستان و ازبیکستان در مرز مشترک با افغانستان انجام می‌دهد و گفته است که از امنیت کشورهای آسیای میانه دفاع خواهد کرد. روسیه از رشد بنیادگرایی در کشورهای آسیای میانه و ایجاد پشت جبهه برای آن‌ها نگران است، از این رو روسیه مخالف جدی امارت اسلامی طالبان در افغانستان هست. در صورت دوام پیشروی‌های طالبان در افغانستان احتمال برهم خوردن صف‌بندی‌ها، دور از انتظار نیست. روسیه یک بار دیگر به متحدینش که عمدتاً در «جمعیت اسلامی» متمرکزاند نزدیک خواهد شد.

پاکستان هرچند هنوز به دنبال برنامه‌های سیاسی و استراتژی است که از زمان جنرال ضیاالحق تا کنون در افغانستان تعقیب می‌شود و آن عبارت از ایجاد یک دولت ضعیف و وابسته به اسلام‌آباد در کابل است. به نظر می‌رسد پاکستان اکنون به دلایلی قادر به تطبیق کامل این سیاست در افغانستان نیست. بحران اقتصادی پاکستان و گسترش روزافزون بنیادگرایی در این کشور، افزایش مهاجران از افغانستان به پاکستان از یک طرف و فشار امپریالیزم امریکا و خطر روزافزون نفوذ هند و روسیه در افغانستان از طرف دیگر سبب می‌شود که پاکستان به ادغام طالبان در رژیم دست‌نشانده رضایت دهند. علاوه بر آن، ایجاد حکومت مشارکتی (طالبان و رژیم دست‌نشانده) از چند جهت می‌تواند به نفع پاکستان باشد: اولاً، در شرایط گسترش روزافزون بنیادگرایی اسلامی در پاکستان، این کشور از امارت خالص طالبانی به عنوان پشت جبهه بنیادگرایی پاکستان، در افغانستان جلوگیری نموده است؛ ثانیاً، با ادغام طالبان در رژیم موجود، حکومت مشارکتی برآمده از آن روحیه ضد پاکستانی، کمتر خواهد داشت؛ ثالثاً، در اثر آرامش نسبی در افغانستان، پاکستان بیشتر از هر کشور دیگر به لحاظ اقتصادی سود خواهد برد و روابط تجارته‌اش با کشورهای آسیای میانه گسترش خواهد یافت؛ رابعاً، سرمایه‌گذاری‌های بزرگ چین در پاکستان در موجودیت خطرات بنیادگرایی ممکن است متوقف شود، بنابراین سوسیال امپریالیزم چین نیز در پروسه مصالحه میان طالبان و رژیم، پاکستان را تشویق به این کار می‌نماید.

جمهوری اسلامی ایران با وجود که روابط نسبتاً خوب با رژیم دست‌نشانده در کابل دارد، روابط سیاسی‌اش را با طالبان نیز حفظ نموده است. هم‌سویی جمهوری اسلامی ایران با طالبان عمدتاً در موضع مشترک ضد امریکا و ضد داعش نهفته است. خروج نیروهای امریکایی از افغانستان به نفع جمهوری اسلامی ایران تمام شده است. جمهوری اسلامی ایران انتظار دارد، بعد از توافق «صلح» طالبان با رژیم دست‌نشانده، نفوذ سیاسی و استخباراتی و فرهنگی امریکا را در افغانستان، به واسطه طالبان محدود نماید و از طرف دیگر توافق طالبان را در عدم حمایت‌شان از حرکت‌های اسلامی در سیستان و بلوچستان به دست آورد.

به نظر می‌رسد زمینه‌ی نفوذ و سلطه سوسیال امپریالیزم چین روزبه‌روز در افغانستان بیشتر می‌گردد. در مدت بیست سال اخیر سوسیال امپریالیزم چین عمدتاً مصروف فعالیت‌های اقتصادی در افغانستان بود، آن‌ها ضمن رابطه با طالبان از رژیم حمایت می‌نمود. فعالیت‌های اقتصادی چین به دلیل کارشکنی‌های امپریالیزم امریکا و ناامنی‌ها، رشد و انکشاف چشمگیر نداشته است. اکنون با بیرون شدن نیروهای نظامی امریکا و متحدینش از افغانستان زمینه‌های بهره‌کشی‌های اقتصادی برای سوسیال امپریالیزم چین بیشتر فراهم شده است. از طرف دیگر روابط چین با طالبان عمدتاً بر محور مبارزه بر ضد امپریالیزم امریکا و داعش گره خورده است. جنبش اسلامی ترکستان شرقی که یک جنبش اسلام‌گرای افراطی در سنکیانگ چین است در بخش شمال شرقی افغانستان و پاکستان فعالیت دارد. این حزب در گذشته روابط خوب با امارت اسلامی طالبان داشت. ملابرادر در راس یک هیئت از طالبان در سفر به چین به وزیر خارجه چین وعده داده است، اعضای جنبش اسلامی ترکستان شرقی را در افغانستان پناه ندهد و آن‌ها را سرکوب نماید. معلوم نیست وعده ملابرادر بتواند جنبه عملی به خود گیرد زیرا ضرورت جنگی طالبان در میدان جنگ به این نیروها نیاز دارد و در سطح روابط سیاسی با کشورها مجبور است آن‌ها را راضی کنند. روابط چین نیز با مسایل افغانستان مانند سایر کشورهای منطقه با افغانستان پیچیده و سیال است.

سازش یا دوام جنگ داخلی ارتجاعی

در دو ماه اخیر پس سقوط بیش از صد ولسوالی به دست طالبان، از زمان شروع خروج نیروهای اشغالگر امریکایی از افغانستان ظاهراً پیشروی طالبان کاهش یافته است. گسترش میدان جنگ توان جنگی طالبان را در بسیاری از ولایت‌ها کاهش و تلفات‌شان را افزایش داده‌اند. طالبان در بسیار از ولسوالی‌ها افراد اندک را برای حفظ و کنترل این ولسوالی‌ها در اختیار دارد. رژیم دست‌نشانده تمام توان و تلاش را در حفظ و کنترل مراکز ولایت‌ها و شهرهای بزرگ به کار گرفته، تلاش می‌کند بنادر مهم تجاتی را از طالبان باز پس گیرد. قدرت‌نمایی اخیر طالبان و مانور تبلیغاتی حول آن، توان و روحیه جنگی طالبان را افزایش داده است. در ابتدای هیاهوی پیشروی سریع طالبان در کشور، یک جمع از نیروهای نزدیک به طالبان داوطلبانه به جمع آن‌ها پیوست و سرعت پیشروی طالبان را تسریع بخشید. اما با فروکش کردن «فتوحات» طالبان، پیوستن نیرو داوطلب نیز کاهش یافته است. به همین دلیل طالبان اکنون کمبود نیروی جنگی‌شان را با تهدید و زور جبران می‌کند، امر که در درازمدت، نفرت عمومی از طالبان و کاهش انگیزه جنگی نیروهای‌شان را بیشتر خواهد کرد. خروج نیروهای نظامی امریکا و متحدینش از افغانستان در آینده نیز ممکن است انگیزه جنگی طالبان را کاهش دهد. برخورد طالبان با مردمان تحت اداره‌شان مستبدانه و ظالمانه است. ترور، قتل و انتقام‌گیری در مناطق تحت اداره طالبان زیاد است هرچند طالبان مسوولیت بسیار از این قتل‌ها را به عهده نمی‌گیرند. طالبان تحمل نظر مخالف را ندارد. هرچند آن‌ها تلاش می‌کنند، امنیت را تامین کند اما فضای تحت اداره‌شان به شدت خفقان‌آور است. فضای امنیتی-نظامی و هراس بر همه جا سلطه دارد. گشت‌و‌گزار زنان به صورت کامل پایان یافته است مراکز فرهنگی و رسانه یا تعطیل شده است یا در خدمت برنامه‌های امارت اسلامی درآمد است. بسیار از افراد تحصیل کرده و طبقه متوسط از تحت اداره طالبان فراری شده‌اند. سربازگیری و اخذ پول از مردم به ظاهر به رضایت، اما در حقیقت ناشی از ترس امارت اسلامی است و کسی جرئت مخالفت را ندارد. این روش استبدادی و فاشیستی و فضای امنیتی-نظامی در اداره جامعه، به نفرت عمومی جامعه از طالبان می‌افزاید.

پیشروی سریع و «برق آسای» طالبان بعد از خروج نیروهای امریکایی از افغانستان همان تاکتیک آشنا این گروه و سایر بنیادگرایان اسلامی و فاشیستی مانند داعش است که بر بنیاد ایجاد فضای رعب و وحشت و فلج کردن روحیه و توان جنگی رقیب در میدان جنگ استوار است. طالبان در «سال‌های پیروزی» ۱۳۷۳-۱۳۷۴ ه.ش (۱۹۹۴-۱۹۹۵ م) برای ایجاد امارت اسلامی‌شان از این تاکتیک

استفاده نمود. این تاکتیک در سال‌های ۱۳۹۲-۱۳۹۳ ه.ش (۲۰۱۱م-۲۰۱۲) مورد استفاده داعش در عراق و سوریه نیز قرار گرفت. معلوم است طالبان قبل از قبل برای این پیروزی سریع‌شان برنامه‌ریزی کرده بودند. اما واضح است که تاکتیک سریع و برق‌آسای امروز طالبان بیشتر از این نمی‌تواند مانند سال‌های هفتاد خورشیدی سبب پیروزی آن‌ها در افغانستان شود. در دهه هفتاد پیشروی سریع و حملات برق‌آسای طالبان عمدتاً توسط ارتش و استخبارات پاکستان به حمایت مالی عربستان و امارت متحده عربی و حمایت سیاسی امپریالیزم امریکا و انگلیس طراحی شده بود. اما اکنون طالبان از چنین حمایت وسیع خارجی برخوردار نیست.

از همه مهمتر این که تاکتیک پیشروی سریع و مرعوب‌کننده طالبان برعکس سال‌های دهه هفتاد، عمدتاً در خدمت سهیم شدن در قدرت سیاسی قرار دارد. این امر بیشتر به این دلیل است که طالبان اوضاع و شرایط جهانی منطوقی و داخلی افغانستان را مناسب، برای ایجاد امارت اسلامی‌شان نمی‌بیند. طالبان حتی اگر قادر به کسب قدرت سیاسی سراسری در افغانستان شود قادر به کنترل و اداره کشور نخواهد بود. شرایط امروز در مقایسه با دهه هفتاد خورشیدی به زیان طالبان است. علاوه بر این که امپریالیزم امریکا و متحدین غربی‌اش از امارت اسلامی طالبان جلوگیری خواهند کرد، دوستان و متحدین فعلی طالب نیز مانند روسیه و ایران دشمنان استراتژیک و تاریخی طالبان محسوب می‌شود. مانورهای نظامی روسیه در تاجکستان و ازبیکستان پیام سریع روسیه، به طالبان است که روسیه خواهان قدرت‌گیری سراسری طالبان در افغانستان نیست.

به لحاظ داخلی اکنون تمام مناطق و ولسوالی‌های تحت اداره طالبان عملاً فلج است و آن‌ها توان مدیریت این ادارات را ندارند. به استثناء نیرو و ماشین جنگی طالبان و اداره قضائیه‌شان -آن هم به شکل بدوی- سایر بخش‌های اداره طالبان در ولسوالی‌ها غیرفعال اند. در بخش‌های صحتی و آموزشی طالبان تا حدودی زیاد مجری برنامه‌های رژیم هستند. علاوه بر مسایل فوق استراتژی طالبان در مناسباتش با کشورهای جهان و گروه‌های اسلام‌گرای هم‌فکرش تغییر کرده است. این تغییر، مسیر حرکت آینده طالبان را نیز تا حدودی نشان می‌دهد.

در «توافق‌نامه دوحه» میان طالبان و امپریالیزم امریکا، طالبان متعهد به قطع رابطه با القاعده شده است. این یک چرخش مهم در سیاست بیرونی و استراتژی طالبان است. دیده می‌شود که طالبان برخلاف گذشته به جای تکیه بر جنگجویان و بنیادگرایان اسلامی، بیشتر روی روابط سیاسی با کشورهای منطقه و جهان تکیه می‌کند. این چرخش سیاسی طالبان -ایجاد روابط سیاسی با کشورهای جهان به جای جلب جنگجویان بنیادگرای اسلامی خارجی -در عرصه استراتژی جایش را به سهم‌گیری در قدرت سیاسی به جای ایجاد امارت اسلامی از راه نظامی داده است. این امر زمانی بیشتر آشکار می‌شود که طالبان برخلاف سیاست خارجی پاکستان اعلان کرده است که مسئله کشمیر یک امر مربوط به پاکستان و هند است. طالبان مسایل مسلمانان چین و داغستان را نیز مسایل مربوط به داخل روسیه می‌داند. به‌طور یقین طالبان در قضایای مربوط به سیستان و بلوچستان نیز به جمهوری اسلامی ایران اطمینان داده است. تلاش طالبان برای کسب اطمینان کشورهای منطقه بیشتر به منظور حل مسایل افغانستان از راه سیاسی است. در حالیکه طالبان در ۲۵ سال قبل به منظور ایجاد امارت اسلامی‌شان در افغانستان به همه گروه‌های بنیادگرای اسلامی فراخوان ورود به افغانستان دادند و بخش زیادی از نیروهایش را جنگجویان بنیادگرای کشورهای عربی، پاکستان، کشورهای آسیای میانه و داغستان روسیه و ایغورها تشکیل می‌دادند، امر که دلایل و بهانه مهم، حمله به آن‌ها و سقوط رژیم‌شان گردید. این حرف به این معنی نیست که اکنون در صف طالبان جنگجویان نیروهای احزاب بنیادگرای منطقه حضور ندارند؛ بلکه به معنی این است که طالبان عملاً در تناقض دو راهی جنگ و صلح افتاده است. آن‌ها مجبوراند میدان جنگ را با نیروهای متحدشان گرم نگه دارند و در روابط سیاسی برای جلب رضایت کشورها

از جمله امریکا و چین، به قطع رابطه با این گروه‌ها تعهد بدهند. حتی در موارد به عنوان چماق دستی این کشورها، وظیفه سرکوب گروه‌های بنیادگرایی را به عهده بگیرند.

هرچند اوضاع و شرایط و تغییر در استراتژی طالبان نشان می‌دهد که آن‌ها تمایل به سازش و مصالحه دارند. اما هر دو جناح در تلاش است با دست بالا در میدان جنگ بتواند در میز مذاکره به خواست‌های مطلوب‌شان برسند. خواست فعلی طالبان رهایی ۷۰۰۰ زندانی‌شان و خارج شدن از لیست سیاه سازمان ملل متحد و در قدم بعدی تغییر قانون اساسی است. اما رژیم این خواست طالبان را بدون آتش‌بس سراسری آن هم با ضمانت قوی قبول ندارد. خواست اصلی رژیم آتش‌بس است، ولی طالبان این خواست را که رژیم در ارگ هستند و مجاهدین در کوه‌ها، قبول ندارد. هراس طالبان از قبول آتش‌بس، افول روحیه جنگی آن‌ها و به هم خوردن توازن قدرت به نفع رژیم، قبل از توافق بر سر نظام آینده است. رژیم اما نگران است که رهایی زندانیان طالبان و خارج شدن نامشان از لیست سیاه، این گروه مشروعیت بین‌المللی‌شان بیشتر شود و رهایی زندانیانش به شدت جنگ بی‌افزاید. به همین دلیل اعتماد متقابل میان‌شان بسیار اندک است. به نظر می‌رسد بعد از خروج کامل نیروهای امریکایی از افغانستان مدت زمان لازم است تا هر دو جناح در میدان جنگ تمام توان و قدرت‌شان را بی‌آزماید، تا بلکه پله ترازو را در میدان جنگ در خدمت مطالبات روی‌میز به نفع‌شان تغییر دهد. توافق صلح در کوتاه مدت مشکل به نظر می‌رسد، زیرا هر دو طرف شرایط کنونی را به نفع‌شان نمی‌بینند و امیدوارند در جبهات جنگ پیروزی به دست آورند. هرچند که فشار کشورهای منطقه و جهان بر هر دو طرف نیز زیاد است.

به هر ترتیب در اوضاع پیچیده و متشنج افغانستان هر اتفاق غیر منتظره دیگر نیز ممکن است. سرعت تحولات و پیچیدگی امور امکان پیش‌بینی اتفاقات آینده افغانستان را مشکل ساخته است. اما با توجه به شرایط کنونی و صف‌بندهای داخلی و بیرونی حول دو جناح ارتجاعی طالبان و رژیم، هم احتمال سازش و تبانی و هم احتمال تداوم جنگ داخلی وجود دارد. تضاد منافع میان گروه ارتجاعی طالبان و رژیم دست‌نشانده ممکن است در صورت پیشرفت بطلی مذاکرات، جنگ داخلی را طولانی سازد و یا بعد از مدت‌ها جنگ پر تلفات، توازن قدرت به نفع یک طرف تمام شود و زمینه تسلیمی یک طرف به طرف دیگر فراهم گردد.

امپریالیزم امریکا هنوز، چشم امید به راه‌حل معضل افغانستان در گفتگوهای «صلح» قطر دوخته است. در هر صورت عدم توافق صلح در دوحه و تشدید جنگ‌های داخلی در افغانستان - آن هم در عدم حضور نظامی امپریالیزم امریکا در افغانستان - احتمال زیاد وجود دارد که کنترل امور به کلی از دست امریکا خارج شود.

ماهیت طبقاتی این جنگ ارتجاعی

به اساس آمار، «اکلد»^۵ در ماه جوزا و سرطان امسال، جنگ میان رژیم و طالبان، ۱۷۶۰۰ نفر از جنگ جوان طالب، نیروهای امنیتی رژیم و غیرنظامیان کشته شده‌اند. میانگین تلفات در دوونیم ماه گذشته روزانه به ۲۳۵ نفر رسیده است.^۶ آمار فوق نشان می‌دهد که ارتجاع با درنده‌خویی تمام به جان هم افتاده است و در این میان مردم زحمتکش کشور کارگران، دهقانان و تهی‌دستان روستا و شهر قربانیان اصلی این جنگ ارتجاعی هستند. حومه شهرها و زاغه‌نشین‌ها - محل زندگی فقیرترین مردمان شهری و روستاییان که تازه به شهر کوچ کرده‌اند - به میدان و سنگر جنگ تبدیل شده است. آوارگان جنگ نیز اکثراً توده‌های فقیر و ستم‌دیده هستند. طبقات حاکمه و مرفه جامعه در شهرهای بزرگ و کابل در ویلا و در مناطق محافظت شده زندگی می‌کنند و از آسیب‌های مستقیم جنگ به دور هستند. فرزند زحمتکشان جامعه نیروی جنگی هر دو طرف این جنگ ارتجاعی را تشکیل می‌دهند

ماهیت ارتجاعی و ضدمردمی این جنگ را در ماهیت طبقاتی رژیم دست‌نشانده و گروه ارتجاعی طالبان و نظام را که برایش می‌جنگند، باید دید. هر دو جناح هم طالبان و هم رژیم دست‌نشانده به لحاظ طبقاتی مربوط به طبقات ارتجاعی فیودال-بورژوا کمپرادورهای وابسته به امپریالیزم جهانی هستند و نظام و حاکمیتی را هم که برایشان می‌جنگند نیز نظام طبقاتی ارتجاعی وابسته به امپریالیزم جهانی هستند که بر مبنای سرکوب و بهره‌کشی توده‌های زحمتکش جامعه استوار است.

رژیم دست‌نشانده عمدتاً از دو صنفیدی بورژوا-فیودال کمپرادورها تشکیل شده‌اند. جناح شوونیست بورژوا کمپرادور به رهبری اشرف غنی که هرم قدرت را در اختیار دارد عمدتاً از افراد شوونیست و تکنوکرات هستند. این بخش از طبقه حاکمه افغانستان به لحاظ طبقاتی بورژوا کمپرادور وابسته به امپریالیزم امریکا و اروپا هستند و به لحاظ فکری گرایش اسلامی-لیبرالی دارند. جناح دیگر طبقه حاکمه شامل رهبران احزاب ارتجاعی اسلامی مانند «حزب جمعیت اسلامی»، «حزب وحدت اسلامی» و جنبش اسلامی هستند که نقش درجه دوم را در رژیم دست‌نشانده دارند و به لحاظ طبقاتی خصلت بورژوا-فیودال کمپرادوری دارند. پایه‌های اجتماعی این رژیم را عمدتاً، طبقه متوسط شهری و خرده‌بورژوازی در شهرهای بزرگ و کوچک و روستا تشکیل می‌دهند.

طالبان به لحاظ طبقاتی شامل طبقات فیودال کمپرادورها و بورژوا کمپرادور با گرایشات شدید تندروانه اسلامی هستند. پایه‌های اجتماعی و طبقاتی این گروه را زمینداران بزرگ در روستاها و تجاران مواد مخدر و طلبه‌های مساجد و مردم روستایی تشکیل می‌دهند. طالبان و رژیم دست‌نشانده به لحاظ طبقاتی تا حدود زیاد ماهیت یکسان دارند، طبقات فیودال-بورژوا کمپرادور وابسته به امپریالیزم جهانی. اما رژیم دست‌نشانده خصلت بورژوا کمپرادوری‌شان عمده است در حالیکه طالبان بیشتر خصلت فیودال کمپرادوری دارند و به لحاظ ایدئولوژیک مربوط به جنبش بنیادگرایی اسلامی هستند. به همین دلیل جنگ طالبان با رژیم دست‌نشانده جنگ ارتجاعی میان طبقات ارتجاعی با افکار و اندیشه‌های ارتجاعی و ضدمردمی هستند. به همان پیمان که جنگ ارتجاعی میان رژیم دست‌نشانده و گروه ارتجاعی طالبان با دخالت امپریالیزم و در خدمت منافع امپریالیزم به پیش برده می‌شود، صلح میان آن‌ها نیز یک صلح ارتجاعی-امپریالیستی خواهد بود. رژیم ارتجاعی دست‌نشانده با حمایت و رهنمایی مستقیم امپریالیزم امریکا و متحدینش، این جنگ را در خدمت منافع آن‌ها به پیش می‌برند.

وظیفه و مسوولیت خطیر ما در چنین شرایط دشوار برای خلق زحمتکش افغانستان که در منگنه جنگ ارتجاعی زندگی‌شان نابود می‌شود بسیار حساس و مهم است. ما وظیفه داریم با تحلیل درست از وضعیت جاری ماهیت این جنگ ارتجاعی و ضدمردمی را افشاء کنیم و جلو این جنگ ارتجاعی را بگیریم و در جهت تغییر این جنگ ارتجاعی به جنگ انقلابی تلاش نماییم. خلق و مردم زحمتکش افغانستان سزاوار این همه فلاکت و فجایع نیستند. دست ارتجاع و امپریالیزم از سرنوشت و زندگی مردم افغانستان باید کوتاه گردد و ما کمونیست‌ها باید در صف اول دفاع از منافع خلق و مبارزه برضد امپریالیزم و ارتجاع و جنایت‌کاری‌های‌شان قرار بگیریم.

۱۰ اسد ۱۴۰۰

1. <https://www.reuters.com/world/middle-east/turkey-detains-Nearly-1500-migrants-near-iranian-border-officials-2021-07-19/>

۲. اداره سازمان ملل متحد.

۳. حمله «برق آسا» تپوری جنگی است که ستاد ارتش آلمان در جریان جنگ جهانی دوم طی سال‌های ۱۹۳۹-۱۹۴۱ به منظور حمله بر شرق و غرب اروپا آن را به کار گرفت.

۴. هشت صبح، سال پانزدهمف شماره ۳۶۴۱، ۲۶ سرطان ۱۴۰۰

۵. ACLED یک سازمان غیردولتی است که از سال ۱۹۹۷ به این سو در مورد ثبت داده ها و رویدادها و مناطق درگیر جنگ فعالیت دارند.

۶. هشت صبح، سال پانزدهم، شماره ۳۶۴۸، ۲ اسد ۱۴۰۰